

بررسی زوال ایلخانان از زاویه ای دیگر

نگاهی به یک پژوهش اثر چارلز ملویل

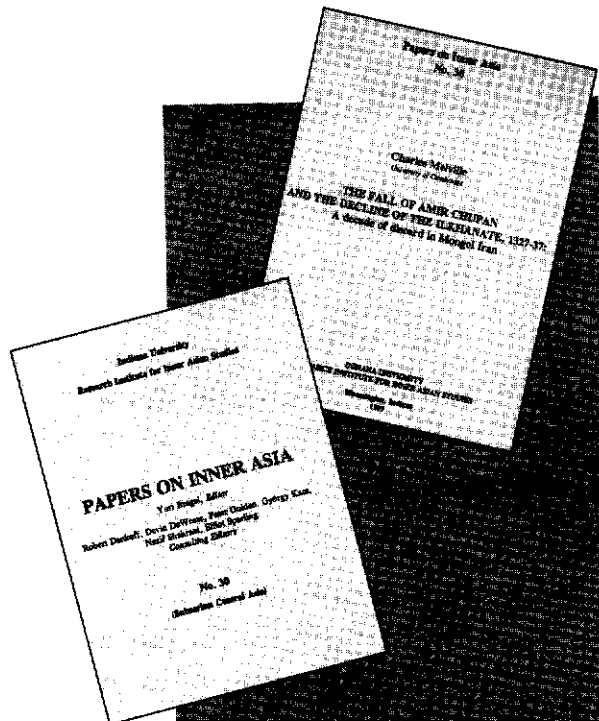
• دکتر جواد عباسی

عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

با مرگ سلطان ابوسعید ایلخانی در سال ۷۳۶ هـ. حکومت ایلخانان به سرعت در مسیر تجزیه و سقوط قرار گرفت. درباره علل این وضع، در لابلای اخبار تاریخی و نیز تحلیل‌های محققان، به موارد مختلفی اشاره و گاه تأکید شده است که فرزند ذکور نداشتن ابوسعید و بحران جانشینی ناشی از آن جزو مهم‌ترین آنهاست.^۱ اما به نظر می‌رسد این نوع علت‌یابی‌ها بیشتر با نگاه به اوضاع به وجود آمده پس از مرگ ابوسعید مطرح شده‌اند تا یک ریشه‌یابی تاریخی و معطوف به سال‌های پیش از آن. مورخان قرون هشتم و نهم هجری عموماً چهره‌ای مثبت از اوضاع در دوره فرمانروایی ابوسعید و به خصوص نیمه دوم آن ارائه می‌کنند. تحولاتی چون افزایش اقتدار شخص سلطان پس از قتل امیرچوپان، بهبود مناسبات با ممالیک و انس بیشتر مغولان با فرهنگ ایرانی - اسلامی نیز دست‌کم در ظاهر نشان از بحرانی نبودن اوضاع در این سال‌ها دارد. با این همه باتوجه به منطق حاکم بر تحولات تاریخی نمی‌توان پذیرفت که انحطاط حکومت ایلخانان تنها حاصل شرایط به وجود آمده پس از مرگ ابوسعید باشد. به همین جهت می‌بایست با بازنگری مجدد دوره متأخر ایلخانی و تکمیل اطلاعات تاریخی مربوط به این دوره، همراه با جزئی‌نگری بیشتر در رویدادها بررسی دقیق‌تری از موضوع (علل و زمینه‌های سقوط حکومت ایلخانان) انجام شود.^۲

چارلز ملویل ایران‌شناس و استاد دانشگاه کمبریج در رساله‌ای با عنوان «سقوط امیرچوپان و زوال حکومت ایلخانی ۳۷-۱۳۲۷: یک دهه کشمکش در ایران عصر مغول» (تألیف ۱۹۹۹ م) کوشیده است تا این موضوع را از زاویه پیامدهای قتل امیرچوپان بررسی

Melville, Charles,
The Fall of Amir Chupan and the Decline
of the Ilkhanate, 1327-37:
A decade of discord in Mongol Iran,
Bloomington, Indiana, 1999.





مراسم تشریفات رسمی به سبک مغول در دوره ایلخانان که همراه با نواختن سرنا و دهل و طبل بوده است، از نسخه‌های کتاب مقامات حریری، سده هفتم هجری

● مورخان قرون هشتم و نهم هجری عموماً چهره‌ای مثبت از اوضاع در دوره فرمانروایی ابوسعید و به خصوص نیمه دوم آن ارائه می‌کنند. تحولاتی چون افزایش اقتدار شخص سلطان پس از قتل امیر چوپان، بهبود مناسبات با ممالیک و انس بیشتر مغولان با فرهنگ ایرانی - اسلامی نیز دست کم در ظاهر نشان از بحرانی نبودن اوضاع در این سال‌ها دارد

در واقع نیز امیر چوپان در دهه نخست حکومت ابوسعید در عمل رشته همه امور را در دست داشت: چو در سال پُدشاه پیروز خُرد زمام آموزش به چوپان سپرد بر آن میر بودی مدار جهان همی ساخت آن میر کار جهان

فزون گشت فرمانش از شهریار

نیارست کس گردن از وی کنار^۶

بنابراین براندازی او به معنی ایجاد فرصت برای اعمال قدرت مدعیان دیگر بود که شخص ابوسعید، امرای مغول، به ویژه آنهایی که رقیب و دشمن چوپان بودند و نیز دیوانسالاران ایرانی و در رأس آنها وزیر از آن جمله بودند. آنچه که پس از قتل امیر چوپان رخ داد عبارت از تلاش و کشاکش هریک از این مدعیان برای افزودن بر قدرت و نفوذ خویش بود. اما علاوه بر این‌ها مدعی تازه‌ای نیز وارد صحنه شد. او بغداد خاتون دختر امیر چوپان بود که اکنون به اجبار از همسر خود (امیر حسن جلالیر و شیخ حسن بزرگ بعدی) جدا و به عقد ابوسعید درآمده بود. حضور بغداد خاتون از دو جهت در صحنه سیاسی اهمیت داشت: یکی آنکه با استفاده از علاقه ابوسعید به خود و توانمندی‌های خانوادگی و شخصی خویش در اداره امور دخالت گسترده‌ای داشت و دستوراتش تا پایان پادشاهی ابوسعید مؤثر بود.^۷ دیگر اینکه وی نقش مؤثری در نجات بازماندگان امیر چوپان و احیای موقعیت آنان ایفا کرد. در چنین شرایطی سلطان با واگذاری اداره امور به وزیر جدید خواجه غیاث‌الدین محمد، فرزند خواجه

کند. ملویل پیش از این نیز چند مقاله درباره دوره ایلخانان و به ویژه عصر فرمانروایی ابوسعید به چاپ رسانده است که مدخل‌های «امیر چوپان»، «دلشاد خاتون» و «چوپانیان» در دایرةالمعارف اسلام (EI)، «ابوسعید و شورش امرا در سال ۱۳۱۹ م» و «ظفرنامه حمدالله مستوفی و تاریخ‌نگاری دوره متأخر ایلخانان» از آن جمله‌اند.^۳

ملویل در این کتاب قتل امیر چوپان در سال ۷۲۷ هـ. (۱۳۲۷ م) به دستور ابوسعید را به عنوان نقطه عطفی در دوران فرمانروایی این ایلخان و نیز درآمدی بر انحطاط و آشفستگی در حکومت ایلخانان مورد توجه قرار داده است. او با ردیابی تکاپوهای تنش‌زای امرا و اشراف مغول در دهه منتهی به مرگ ابوسعید و تجزیه قدرت ایلخانان بر آن است تا وجود یک بحران و جنگ قدرت آشکار و پنهان در درون حکومت ایلخانان را بنمایاند. شروع کتاب با ماجرای قتل امیر چوپان و پایان یافتن آن با بیان تلاش‌های شیخ حسن چوپانی و دیگر امرای مغول برای کسب قدرت گویای اهمیتی است که ملویل برای نقش این طبقه نظامی - سیاسی در تحولات و سرنوشت حکومت ایلخانان قائل است. چنانچه از همین بعد به تاریخ ایران در عصر مغول دقیق شویم در واقع ملویل گوشه‌ای از جایگاه و نقش تاریخی امرای مغول را که سرتاسر این دوره حائز اهمیت خاصی بوده است، بازسازی و تحلیل کرده است.^۴ او در مقدمه کتاب اشاره می‌کند که قصد بررسی همه جانبه مسئله سقوط ایلخانان را ندارد^۵، بلکه به دنبال آن است که تنها تأثیر قتل امیر چوپان و نقش امرای حاضر در صحنه پس از او را بشناساند.

کتاب سلطانیه



شروع کتاب با ماجرای قتل امیرچوپان و پایان یافتن آن با بیان تلاش‌های شیخ حسن چوپانی و دیگر امرای مغول برای کسب قدرت، گویای اهمیتی است که ملویل برای نقش این طبقه نظامی - سیاسی در تحولات و سرنوشت حکومت ایلخانی قائل است

می‌پردازد، نیز تکاپوهای امرا برای کسب قدرت مورد توجه قرار گرفته است.^۱ قسمت پایانی کتاب با عنوان «وزیران و امیران: نقش غیاث‌الدین» به عملکرد خواجه غیاث‌الدین محمد و مناسبات او با امرا در یک ساله پس از مرگ ابوسعید که با قتل خواجه پایان یافت، اختصاص دارد.^{۱۱} پژوهش ملویل با یک نتیجه‌گیری، فهرست نسبتاً مفصلی از منابع و فهرست اعلام به پایان می‌رسد. از آنجا که نتیجه‌گیری ملویل به جزئیات مورد اشاره در این معرفی آگاهی‌های دیگری را نیز در بر می‌گیرد، در ادامه ترجمه آن آورده می‌شود.

«از هم در آوردن رشته‌های بسیار طولانی در کلاف سردرگم عملکردها و وابستگی‌های نوپان‌ها در ده سال مورد بررسی ماکاری دشوار است. بی‌ثباتی این سال‌ها را - که بعداً در حکومت چوپانیان بیشتر هم شد - نمی‌توان با یک فرمول ساده که تبیین‌کننده دسته‌بندی‌ها و گرایش‌های مختلف در درون چند گروه مشخص باشد، توضیح داد. با این حال در پس توالی پیچیده‌ای از توازن‌ها و تفوق‌ها، تلاش ناپیدای روحیه مغولان که در قالب سودجویی و جاه‌طلبی‌های شخصی نمایان می‌شد، چارچوب منسجمی را برای بررسی از هم گسیختگی حکومت ایلخانی فراهم می‌کند. دشمنی با امیرچوپان که هم در جریان شورش امرا در سال ۱۳۱۹ [۷۱۹ هـ.] و هم در هنگام سقوط وی آشکار شد، از یک سو به تمایل برای بقای ارزش‌های مغولی و طرد سیاست همسازگری اشاره دارد که امیرچوپان با اطمینان بیش از حد در آن گام برمی‌داشت و از سوی دیگر و از منظری عملگرایانه‌تر، نارضایتی از میزان نفوذ او و تمایل امرا به تقسیم قدرت در سطحی وسیع‌تر را نشان می‌دهد. حتی اگر این تقسیم قدرت به رقیق شدن اصل آن می‌انجامید. امیرچوپان نشان داده بود که این نفوذ و قدرت تا چه پایه‌ای ممکن است برسد و این بی‌شک دیگران را مشتاق کرد تا در خلأیی که پس از سقوط او ایجاد شد، برای تصاحب قدرت بیشتر خیز بردارند.

فرآیند تمرکزگرایی و انکشی ساده نسبت به ایرانی‌سازی روزافزون حکومت نبود که در وجود غیاث‌الدین وعده‌ای دیگر در دوره ابوسعید و بعضی اسلاف او مجسم و از سوی آنها تشدید می‌شد. این موضوع همچنین به طور دقیق موردی از همسازی یا عدم سازش مغولان با طرز تلقی‌های ایرانی - اسلامی نیست که ریشه در برداشت ایشان از حکومت امپراتوری در ایران و گرایش تدریجی‌شان به اسلام داشت. بلکه ما شاهد گرایش زندگی سیاسی ایرانی به سمت معیارهای مغولی هستیم. همان‌طور که ژان اوبن به ما گوشزد می‌کند، فرآیند انتقال فرهنگی «احساسی یک دست» نیست. اما تعدد مدعیان قدرت و فرسایش حکومت مرکزی، نقض تقسیم‌بندی چنگیزی و بازگشت سیاست‌های قبیله‌ای در مقیاسی

رشیدالدین فضل‌الله همدانی (مقتول در سال ۷۱۸ هـ.) خود بیشتر به معاشرت با زیبارویان، نوازندگان و گاه عالمان و شاعران می‌پرداخت.^۸ در این میان وضعیت امرا پیچیدگی و اهمیت خاصی داشت. بزرگان آنان از یک سو در پی کسب مرتبه‌ای مشابه امیرچوپان و تسلط بی‌چون و چرا بر مقدرات کشور بودند و از سوی دیگر با مخالفت سلطان، وزیر و بغدادخاتون در این راه مواجه شده بودند. باید توجه داشت که بسیاری از این امیران در زمینه چینی برای براندازی امیرچوپان و به قتل رساندن او نقش داشتند و یا او را در آخرین روزها تنها گذاشته بودند و بنابراین اکنون در معرض کینه‌جویی خاندان چوپانی و در رأس آنها بغداد خاتون قرار داشتند. به دستور ابوسعید مهم‌ترین امیران به حکومت نواحی دوردست (خراسان، روم و...) تعیین شدند که با توجه به خواست اصلی ایشان یعنی نقش‌آفرینی در دستگاه مرکزی حکومت، چیزی جز یک تبعید محترمانه نبود. در پاسخ به چنین وضعیتی بود که آنان به توطئه و شورش روی آوردند و با این کار خود موجب تجزیه و انحطاط قدرت در حکومت ایلخانی شدند. ملویل در فصلی از کتاب مورد بحث با عنوان «از هم گسیختگی حکومت ایلخانی» سه مورد از مهم‌ترین تحرکات این امرا (علی پادشاه، نارین طغای و محمودشاه اینجو) در فاصله سال‌های ۷۲۸ تا ۷۳۵ هـ. را بررسی کرده است.^۹ در فصل بعدی کتاب که به اوضاع سیاسی در یکی دو سال نخست پس از مرگ ابوسعید

فراقبیله‌ای را توجیه می‌کند. نهایت آنکه ایده مشروعیت خاندانی چنگیز در عمل امکان تحقق نداشت.

از این دیدگاه ممکن است پرسیم پس در حکومت ابوسعید، چه در آغاز سلطنتش که اجازه دادشورش امرا جاه‌طلبی‌شان را زیر عنوان خدمت به سلطان مطرح کند و چه در همه چالش‌های بعدی که در زمان چوپان و پس از سقوط او در برابر اقتدارش رخ داد، وفاداری به این ایده (مشروعیت خاندان چنگیز) چه معنایی داشت؟ جای تعجب نیست که می‌بینیم وفاداری به خاندان هلاکو و حکومت ابوسعید در عمل بیشتر در میان طبقه دیوانی وجود داشت تا نوین‌ها. همان‌طور که از سوی تاج‌الدین علیشاه و خاندان رشیدی ابراز می‌شد. حتی هواداری دیرپای افرادی چون محمود پسر ایسن قتلغ و اگرنج از چوپان هم بیش از آنکه به معنی حمایت از سمت و سوی باشد که او به امور داده بود، به هواخواهی از وی به عنوان یک مدعی قدرت برمی‌گشت. به همین دلیل بعداً هنگامی که مدعیان قدرت به رقیب چوپان یعنی شیخ حسن روی آوردند، آنها هم به طور غیرمنتظره‌ای عدم موافقت خود با چوپان را بروز دادند.

برای مدتی گرایشی متضاد همه چیز را در نوسان نگه داشته بود و پس از مرگ علی پادشاه، با تغییر صحنه، کسانی که پیشتر حامی اویرات‌ها بودند عموماً به چوپانیان متمایل شدند که گروهی از آنها به بغداد خاتون و تا حدودی غیاث‌الدین وفادار ماندند. ازدواج ارپا با ساتی بگ (خواهر ابوسعید و همسر امیرچوپان) هم به این وضع جان تازه‌ای بخشید. ساتی بگ و پسرش سیورغان به ارپا و سپس شیخ حسن (چوپانی) که بیشتر توطئه‌کنندگان بر ضد دمشق خواجه و چوپان را برانداخت، وفادار بودند. آنها تا زمانی که چوپانیان توسط شیخ حسن کوچک تجدید قوا کردند، معمولاً در گرجستان و قراباغ (احتمالاً در اردوگاه پیشین امیرچوپان) اقامت داشتند. تا این مرحله ساتی بگ بیشتر به عنوان خواهر ابوسعید کلاه سلطنتی بر سر می‌گذاشت تا عضوی از خاندان چوپانی. آینده نزدیک بر او کمتر همچون یک منسوب عزیز کرده گذشت، زیرا رفتارش حاکی از تعلق غیر قابل انکار او به الگوی یغماگرانه حاکمیت مغولی بود. اختلاف بر سر مراتب آنها حتی عرصه وسیع‌تری را برای شکل‌گیری اتحادیه‌های کم‌دوام و دسیسه‌بازی‌های بیشتر به وجود آورد.

شیخ حسن بزرگ این رقابت نافرجام را که در آن مناسباتش با چوپانیان موضوع پیچیده‌ای بود، تداوم بخشید و با وجود تحمل چند شکست توانست تداوم شیوه متمدنانه در اداره حکومت را نشان دهد. با این همه او هم نتوانست بیش از سایر مدعیان قدرت پس از مرگ ابوسعید یکپارچگی سیاسی ایران را تجدید کند. با مرگ شیخ حسن در سال ۱۳۵۶ م [۷۵۶ هـ.] حکومت‌های متعددی در گوشه و

کنار قلمرو ایلخانی تأسیس شد. همچون بیشتر دوره‌های قبلی هیچ کدام از آنها بختی برای اعمال سلطه بر بقیه نداشت. اما این تجزیه سیاسی در مقایسه با دوره‌های قبلی تاریخ ایران در حدی استثنایی بود و بنابراین شاید نکته مهم‌تر این باشد که ایلخانان توانسته بودند که یک امپراتوری در تقابل با نیروهای گریز از مرکز برپا کنند که برآمده از جغرافیای طبیعی ایران و قبیله‌گرایی اتباع آنها بودند.^{۱۲}

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای نمونه نگاه شود به: مورگان، دیوید، ایران در قرون وسطی، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۱۰۷ و اسمیت، جان ماسون، خروج و عروج سربداران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مرکز فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۱۰۹ و نبئی، ابوالفضل، اوضاع سیاسی اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵، ص دوازده.
- ۲- برای مثال ایشپولر می‌نویسد «در آخرین سال‌های سلطنت ابوسعید اتفاق فوق‌العاده‌ای رخ نداد.» او تمام تحولات دوره ده ساله پس از قتل امیرچوپان را در دو صفحه آورده و درباره علل از هم‌گسیختگی اوضاع پس از مرگ ابوسعید نیز، تحلیلی ارائه نکرده است. ایشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ (چ پنجم)، ص ۱۳۳-۱۳۱.
- ۳- مشخصات کتاب‌شناسی این مقالات و سایر آثار ملویل درباره این دوره در بخش کتاب‌شناسی رساله مورد بحث در این مقاله آمده است.
- ۴- برای آشنایی با جایگاه و نقش امرای مغول در ساختار حکومتی و تحولات تاریخ ایران در عصر مغول و ابعاد اهمیت این طبقه حکومتی نگاه شود به: عباسی، جواد، امارت در ایران عهد مغول، پایان نامه دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

5. Melville, op.cit, p3.

۶- حمدالله مستوفی، ظفرنامه، زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار، تهران، مرکز نشر دانشگاهی با همکاری انتشارات آکادمی علوم اتریش، ۱۳۷۷ ش / ۱۹۹۹ م، جلد ۲، ص ۱۴۴۹.

7-8- Melville, op.cit, p29.

9- Ibid, pp 29-42.

10. Ibid, pp 43-59.

11. Ibid, pp 60-70.

12. Ibid, 72-74.

چارلز ملویل ایران‌شناس و استاد دانشگاه کمبریج در رساله‌ای با عنوان «سقوط امیرچوپان و زوال حکومت ایلخانی ۲۷-۱۳۲۷: یک دهه کشمکش در ایران عصر مغول» (تألیف ۱۹۹۹ م) کوشیده است تا این موضوع را از زاویه پیامدهای قتل امیرچوپان بررسی کند